

بازتاب

نشریه رائد

ویژه نامه بنیاد شهید پالیزوانی رحمۃ اللہ علیہ
شماره ۴۱ | محرم ۱۴۰۵



آنچه پیش روی شماست، ثمره هم‌افزایی،
دغدغه‌مندی و تلاش تیمی از اعضای بنیاد
شهید پالیزوانی رحمۃ اللہ علیہ است که با دغدغه فعالیت در
عرصه فرهنگ و اندیشه، به ثمر نشست است.

- تولید محتوا و نگارش: واحد نگارش کمیته تولید محتوا
- معاونت پژوهش بنیاد شهید پالیزوانی رحمۃ اللہ علیہ
- طراحی و صفحه‌آرایی: کمیته گرافیک
- معاونت رسانه بنیاد شهید پالیزوانی رحمۃ اللہ علیہ

اینان شاگردان همان مکتب‌اند؛ نوجوانانی که مثل قاسم، زره بر تن نحیف‌شان گشاد بود و مرگ در کامشان «شیرین‌تر از عسل» و چون عبدالله، بی‌زره و با دستانی کوچک به میدان زدند تا سپر بلای امام خویش شوند. چه در کربلا که زیر سم ستوران استخوان‌هایشان در هم شکست و چه در سنگرهای خاکی میهن که با جثه‌های نحیف و پلاک‌های نیمه‌سوخته به آغوش مادرانشان برگشتند... عشق به ولی، قدشان را یک‌شبه به وسعت آسمان بلند کرد؛ آن قدر که باریک عمر امانت را با همان شانه‌های کوچک، مردانه به مقصد رساندند.

جستاری در موانع درونی شکیبایی و استقامت

گام سپردن در مسیر پرفراز و نشیب رشد، همواره با طوفانِ ابتلائات همراه است و بی‌توشه‌ی صبر، به سر منزل مقصود نمی‌رسد. نوشتار پیش‌رو، واکاوی موانع و سدهایی است که ریشه در لایه‌های پنهان باور آدمی دارند و عمارت شکیبایی را به لرزه درمی‌آورند.

در مسیر پرفراز و نشیب رشد، استقامت و پایداری گاه با موانع و سدهایی روبه‌رو می‌شود که ریشه در لایه‌های پنهان شناخت و باور آدمی دارد. بررسی‌ها نشان می‌دهد که فروریختن شکیبایی، برخاسته از دو مانع بنیادین است:

۱. غبار غفلت بر آینه معاد (عدم اعتقاد به معاد)

نخستین مانع، گم کردن مسیر جاودانگی و غفلت از حیات ابدی است.
- آدمی فطرتاً شیفته بقا و گریزان از نیستی و نابودی است.
- با این حال، جستجوی این میل فطری در دنیای گذرا، خطایی شناختی است که انسان را به بی‌راهه می‌کشاند.
- این دلبستگی به سراب دنیا، سه آفت بزرگ بر جان می‌اندازد.

- چنگ زدن کورکورانه به زرق و برق دنیایی که هرگز برای گذشتگان پایدار نمانده است و به مانیزوفا نخواهد کرد.
- انسداد دریچه‌های قلب بر روی ایمان؛ چرا که ظرف دل تنها گنجایش یک محبت را دارد و حضور پررنگ حب دنیا، مجال ورود به ایمان نمی‌دهد.

*هراس و تنفر عمیق از مرگ؛ زیرا انسان دنیامدار، کاخ آرزوهایش را در زمین بنا کرده و آخرت خویش را ویران ساخته است و طبیعتاً هیچ‌کس کوچ از آبادی به ویرانه‌ها دوست ندارد.

۲. تزلزل در باور به وعده‌های نورانی (ضعف ایمان به وعده‌های الهی)

دومین عامل، سستی در پذیرش سنت‌ها و وعده‌های حق است.
- کسی که وعده‌های پروردگار را در عمق جان نپذیرد و آن‌ها را جدی نگیرد، در تندباد حوادث، توان ایستادگی نخواهد داشت.

- این ضعف و تزلزل، خود را در پنج آینه نمایان می‌سازد:

۱- فراموشی یاد خدا: روی‌گردانی از ذکر پروردگار، وسعت زندگی را به تنگی می‌کشاند و مسیر انحراف‌های تدریجی و سقوط را هموار می‌سازد.

۲- کمین‌گاه ابلیس: شیطان در مسیر روشن صراط مستقیم به کمین می‌نشیند تا با فریب، *ایمان‌های عاریه‌ای و سست را برباید.

۳- اسارت در بند دنیا (دنیا طلبی): زمانی که دین، تنها ابزاری برای گذران معیشت شود، با وزش نخستین بادهای سختی و ابتلا، دین‌داران حقیقی کمیاب می‌شوند.

۴- پیروی از سراب هوس (هواپرستی): ترجیح دادن خواهش‌های نفس و مطالبات روزمره بر حقیقت ناب، صلابت گام‌ها را می‌شکند.

۵- هم‌مسیری با تاریکی (پیروی از جاهلان): سپردن زمام اندیشه و عمل به دست کسانی که از نور علم و ذکر بی‌بهره‌اند، قلب را پر از اضطراب و راه را گمراهی می‌سازد.

ریشه‌یابی سستی‌ها نشان می‌دهد که عمارت استقامت، پیش از آن‌که در میدان عمل آزموده شود، در آوردگاه «شناخت» و «ایمان» بنا می‌گردد. بازودن غبار غفلت از آینه‌ی معاد و تکیه بر وعده‌های تخلف‌ناپذیر الهی، می‌تواند در برابر هر تندبادی ایستادگی کرد.

خانه می‌تواند هر شکلی باشد؛ بزرگ، کوچک، دل‌گیر و با صفا. پر نور و تاریک. پر جمعیت و سوت و کور. می‌تواند مهربان باشد یا دائم در قهر و ناامیدی. خانه می‌تواند استعدادها را فرو بنشانند یا به آن بال پرواز دهد. اما خانه‌ای که در آن هر کسی از اهلش می‌تواند نهایت ظرفیت استعدادهای خود را فعال کند و تکلیفش را بشناسد و برای انجام آن هم توفیق و زمینه‌ی لازم را پیدا کند، خانه‌ی معمولی نیست؛ احتمالاً دامنه‌اش به اقیانوسی متصل است یا پشتش به کوهی گرم.

فکر می‌کردم به این که چه سری است در این که سه نفر از پنج نفری که در روز نهم اسفند از خانواده‌ی رهبر ایران به ملکوت پیوسته‌اند، خانم‌اند. از بین این سه خانم، از دخترشان اطلاع زیادی در دستمان نیست و جز این نمی‌دانیم که این اواخر به خاطر بیماری مادرشان در خدمت ایشان و پدرشان بوده‌اند.

از نفر دیگرشان بعد از شهادت خبرها و توصیفات مختلفی شنیدیم؛ شهیده زهرا حداد عادل، عروس رهبر شهید و همسر رهبر حکیم انقلاب. معلم و دوست و همراه و به معنای واقعی کلمه پای کار دختران نوجوان ایران. شنیدم یکی از فعالین فرهنگی مناطق محروم گفته فردی به نام خانم حسینی در محله هرنندی تهران کلاس قرآن برگزار می‌کرده. می‌گفت اوضاع محله به قدری خراب است که به مادر و خواهرش هم اجازه‌ی حضور در آن را نمی‌داده. اما این خانم می‌آمده و اتفاقاً کلاسش خیلی هم طرفدار داشته. بعد از نهم اسفند می‌فهمند که این خانم حسینی که اتفاقاً همراه آقا شهید شده همان «خانم حداد» مدرسه‌ی فرهنگ است که بچه‌ها و همکارهایش از عمق جان دوستش داشتند. واقعی‌ترین شهیدی که می‌توانستند در عمرشان ببینند. حتی اگر کسی بگوید این روایت صحت ندارد، جزئیاتی که همکارانش از همراهی و ذوق بچه‌ها را کردن در مدرسه می‌گویند را نمی‌شود نادیده گرفت. از پیگیری و دلشوره برای جشنواره‌ی تئاتر بچه‌ها تا ذوق و تشویقی که برای چاپ یک نشریه‌ی فرهنگی توسط خود دخترها به خرج می‌داد و معتقد بود پای کار نوجوان باید ماند و ایستادگی داد تا ثمر دهد. به او که فکر می‌کنم یاد ذوق و سرزندگی، حرکت و امید می‌افتم.

اما عجیب‌ترین قصه‌ی این کاروان متعلق به نوه‌ی شهید آقای شهید است. شبیه هر چه در قصه‌ها و افسانه‌ها شنیده‌ایم. دختر کوچکی که از او چند تصویر و یک فیلم کوتاه بیشتر در دست نیست. شاید حتی کلمه‌ای صحبت نمی‌کرده اما کار بزرگی از دستش برمی‌آمده: «مایه‌ی دل خوشی و نشاط و شادابی برای آقا» در سال آخر عمر؛ به گواه اطرافیان. آدمی عمر را جز برای خدمت به ولی خدا، می‌خواهد؟ و چه کاری بوده که این دختر می‌خواسته در عمر ۵۰، ۶۰ سال و بیشترش انجام بدهد که در همین زمان کوتاه نکرده باشد؟ دوستی می‌گفت انگار این بچه که در سن بالا خدا به مادر و پدرش هدیه داده- واقعاً با نیت الهی به دنیا آمده و خدا هم چقدر خوب این هدیه و قربانی را از پدر و مادرش پذیرفته.

آن خانه‌ی ساده‌ی بی‌تجمل گرم آرام مهربان زمینه‌دهنده به همه‌ی ظرفیت‌ها و استعدادها، بزرگ‌ها و بزرگ‌زاده‌ها را به خود راه داده و از خود به تاریخ تقدیم کرده. یک خانه دیگر می‌خواهد چقدر ثمر و اثر، حرکت و برکت داشته باشد؟

دلم گرفته است. نه یک دلتنگی معمولی؛ دلم روضه‌ای می‌خواهد که بشوید و ببرد. یادش بخیر؛ بیست و دو سالگی‌ام در هیئت دانشگاه. آن روزها ما دخترها همیشه معترض بودیم. از بالا و پایین پریدن پسرهای وسط هیئت، حسرت می‌خوردیم و زمزمه می‌کردیم: «کاش پسر بودیم تا می‌شد با تمام وجود عزاداری کنیم.» انگار هیئت برای ما، جای «تماشا» بود، نه «حضور». وقتی مداح می‌خواند «ای اهل حرم میر و علمدار نیامد»، صحن ما خاموش می‌ماند؛ یکی دنبال کودکش بود، یکی با بغل دستی‌اش گپ می‌زد و آن یکی، گوشه‌گیر کنج دیوار بود. انگار آن‌جا، صدای ما در هیاهوی مردانه گم می‌شد.

ریحانه پیام داده: «پایه‌ی هیئت هستی؟»

انگار حرف دلم را خوانده. پیام می‌دهم: «می‌آیم.» امسال خادم شده و مرا می‌برد به همان جایی که خودش خادم است.

وارد که می‌شویم، فضا فرق دارد. چند دختر که ریحانه آن‌ها را می‌شناسد، چوب‌پره‌های سبز را با احترامی شبیه به قنداقه، در آغوش گرفته‌اند. با دیدن ما، خیلی آرام تکان‌شان می‌دهند و به سمت جایگاه هدایت‌مان می‌کنند.

سرم را بالا می‌آورم؛ خبری از پرده‌ی سفید نمایشگر بزرگ نیست. خبری از حائل بلند و دیوار سرد نیست. به جایش، صندلی چوبی ساده‌ای می‌بینم که مرد جوانی رویش نشسته و مناجات می‌خواند. بین آخرین صف آقایان و اولین صف ما، فقط یک حائل کوتاه است. حائلی که نه برای جدا کردن، که شاید فقط برای رعایت حریم است.

ریحانه متوجه نگاه کنج‌کاو من به محیط می‌شود. می‌خندد و می‌گوید: «جای بچه‌های دانشگاه خالی!» بعد ادامه می‌دهد: «اینجا یکم مدتش فرق می‌کند. اگر بچه‌ها بودند، شاید آرزوی پسر بودن در این دهه را فراموش می‌کردند.» و بعد می‌رود تا در جایگاه خادمی امشبش بایستد. دفترچه‌ام را باز می‌کنم. نشستن در این فضا، آرام‌م کرده است. عنوانی را که سخنران اعلام می‌کند بالای دفترچه‌ام می‌نویسم؛ عوامل ایجاد صبر: ذکر قلبی، یاد همیشگی خدا در قلب؛ ذکر زبانی؛ ذکر عملی...» کلمات روی کاغذ آرام می‌گیرند، اما ذهنم روی همین نکته می‌چرخد که چقدر فضا امن است.

چراغ‌ها کم‌سو می‌شوند. زمان روضه است.

حال و هوای روضه‌های اصیل خانه‌ی پدر بزرگ برایم زنده می‌شود. چادرم را روی صورتم می‌کشم تا در پس حریمی زنانه آهسته اشک بریزم برای مظلومیت پسر فاطمه (س) اما اشک کافی نیست؛ نوبت به نقش آفرینی می‌رسد. تاریخ کربلا از حماسه آفرینی زنی مانند زینب (س) و مردی مانند عباس (ع) ماندگار شده است.

صدای گریه‌ی زنان، میان سینه‌زنی محکم مردان پنهان نمی‌شود؛ بلکه با آن یکی می‌شود و تا عرش بالا می‌رود.

وقتی نوبت به «دودمه» می‌رسد، اتفاقی می‌افتد که قلبم را می‌لرزاند، دودمه اوج نقش آفرینی کربلایی زنان و مردان است. حق یک مصرع را مردان ادا می‌کنند و حق مصرع بعدی را زنان. این‌جا صداها به هم می‌رسند. مجلس با دو صدا کامل می‌شود تا حق شور حسینی اصیل ادا شود.

ثمره‌لب

سودآورترین تجارت هستی

سلسله سخنرانی‌های «معامله با خدا»



انسان در بازار دنیا همواره در حال داد و ستد است و سرمایه بی‌بدیل عمر و هستی خود را لاجرم هزینه می‌کند؛ اما برنده واقعی در این بازار پرهیاهو کیست؟ مجموعه سخنرانی‌های «معامله با خدا» اثری عمیق و تأمل‌برانگیز است که به بازخوانی یکی از زیباترین و کلیدی‌ترین مفاهیم قرآنی، یعنی تجارت انسان با پروردگار هستی می‌پردازد.

دکتر علی غلامی در این سلسله مباحث، با بیانی شیوا و مستدل، منطق بی‌نظیر شهدا و اولیای الهی را در سپردن جان و مال به خریدار حقیقی عالم کالبدشکافی می‌کند. این مجموعه به مخاطب یادآور می‌شود که در بینش توحیدی، هیچ عمل خالصی گم نمی‌شود و انسان می‌تواند با تغییر زاویه دید و اصلاح نیت، حتی روزمره ترین لحظات زندگی خود را به یک سرمایه‌گذاری ابدی و تجارتي بی‌ضرر (تجارة لن تبور) تبدیل کند.

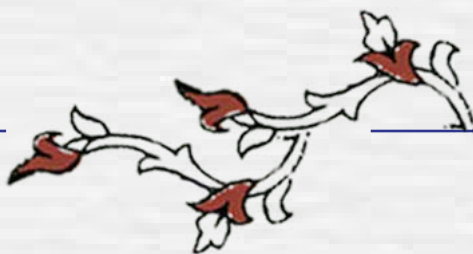


جهت دسترسی
به مجموعه صوتی
رمزینه مقابل را
اسکن کنید

محرم ۱۴۰۵



دسترسی به صوت و خلاصه سخنرانی
دهه سوم محرم با موضوع «عزت دینی»



bonyad_shahidpalizvani



palizvani.ir